

پیش‌خوان

پژوهشی در باب اعدام‌های انقلابی در دوران پهلوی دوم

تبلور خشم یک ملت

■ **شاهد توحیدی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در باب زمین‌ها و جواز اعدام سرنان رژیم پهلوی دوم، در دوران نهضت ملی آن و نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بررسی نشسته است.

«چالش مشروعیت در رژیم شاه و قتل نخست‌وزیران»، توسط سیروس فیضی تألیف شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را روانه بازار نشر ساخته است. مولف در دیباچه این اثر در باب اهمیت و محتوای آن چنین آورده است:

هدف اصلی این پژوهش، بررسی علل و پیامدهای تروور حاجعلی‌رزم‌آرا و حسنعلی منصور، دو تن از نخست‌وزیران دوره پهلوی است که در تاریخ سیاسی معاصر ایران، از مهم‌ترین مباحث و در عین حال، جنجالی‌ترین و بحث‌انگیزترین دوره‌های سیاسی کشور محسوب می‌شوند. رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹ و منصور در سال‌های ۳–۱۳۴۲ نخست‌وزیر بودند که رزم‌آرا در اسفند همان سال و منصور در بهمن ۱۳۴۲ ترور شد. این بررسی در قالب شناخت دو متغیر محوری این پژوهش، یعنی کاهش شدید مشروعیت رژیم و رادیکالیزه شدن گروه‌های سیاسی– مذهبی انجام می‌پذیرد. هر چند تفاوت‌های بسیاری به لحاظ شرایط سیاسی حاکم بر دوران نخست‌وزیری هر یک از آنها وجود داشته است، ولی این دو متغیر به شکلی محسوس مطرح هستند. تعیین این امر که کدام یک از این دو متغیر نقش اصلی و مهم‌تری را در این حوادث داشته‌اند، در کنار دیگر مباحث، هدف اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهد. در دوران رزم‌آرا، شرایط سیاسی خاصی بر کشور حکمفرما بود. ویژگی‌های اصلی این دوره عبارتند از کم‌تجربگی و ضعف شخصی شاه به لحاظ جوانی و سال‌های اولیه سلطنتش، فعالیت گسترده سفارتخانه‌های خارجی و



سپهبد،عدهم حاجعلی رزم آرا در دوران نخست‌وزیری

عاملانشان در عرصه سیاست ایران که به دنبال یک دوره حضورشان در اشغال کشور شکل گرفته بود و بالاخره آزادی‌ای نسبی که به دنبال خلع رضاشاه فراهم آمده بود. دوره نخست‌وزیری منصور نیز به لحاظ سیاسی، دوره‌ای خاص و متمایز بود که در بی‌اوج گرفتن قدرت شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و گذاروی از سلطنت به حکومت شکل می‌گرفت. شاه در این سال‌ها به دنبال کنار زدن زاهدی (نخست‌وزیر کودتا) و تروور کندی رئیس‌جمهور سال‌های ۶۳ – ۱۹۶۰ امریکا–که قدرت شاره ابعثدت محدود کرده بود– چندان مخالفتی چه در خارج چه در داخل کشور در قدرتمایی خود نمی‌دید و تا حدودی احساس استقلال می‌کرد. پژوهش حاضر، شامل سه فصل است. در فصل اول تروور نخست‌وزیران مورد بحث، در چارچوب بحث‌های نظری مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این فصل، مقوله مشروعیت و پیامدهای چالش آن از سوی گروه‌های مخالف بررسی شده و تلاش می‌شود تا مشکلات رژیم پهلوی در این حوزه، بر اساس دیدگاه‌های مختلف، نقد و ارزیابی شود. در گفتاری دیگر از این فصل، مسئله رادیکالیزه شدن گروه‌های مذهبی مورد بحث قرار می‌گیرد. تعریف ترورر، ویکردهای جامعه‌شناختی و فقهی آن و تفکر حاکم بر گروه‌های مذهبی در این ارتباط، از دیگر مسائل مورد بحث در این فصل است. فصل دوم، به رزم‌آرا و مسائل مربوط به ترور وی اختصاص دارد. در این فصل، پس از بررسی دوران نظامی‌گری و سیاسی وی، به مهم‌ترین مسائل سیاسی داخلی و خارجی آن دوران پرداخته می‌شود. سیاست خارجی کشور در آن دوره، نفوذ نیروهای بیگانه، مسئله نفت و اهمیت سیاسی گروه رزم‌آرا و پیامدهای آن، از مهم‌ترین مسائل مورد بحث در این فصل خواهد بود. در فصل سوم که به منصور و مسائل مربوط به ترور وی اختصاص دارد نیز مسائلی مشابه فصل قبل مورد بحث قرار می‌گیرد. بررسی اوضاع و احوال سیاسی کشور، نفوذ کشورهای خارجی، اهمیت منطقه و ایران در این دوره از جنگ سرد، حضور نیروهای امریکا در ایران و بالاخره مسئله کاپیتولاسیون، از مهم‌ترین مباحثی است که در این فصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. داستان ترور منصور، اهمیت و پیامدهای آن گفتارهای پایانی بحث این پژوهش را تشکیل می‌دهند. «



رضاخان در حالسپه‌باز دیدار یکی از نگارهای نظامی

درد

علی منصور نخست‌وزیر ایران آنقدر از اعلیحضرت حساب می‌برد که جان ملوکانه کرده و پس از دو و نیم ساعت، به سعدآباد رفته و خیر حمله را به عرض همایونی رساند. اعلیحضرت پس از شنیدن این خبر، آنقدر عاجز شد که حتی دیگر نتوانست برای ساعتی خودرآبی خود را حفظ کند و دست به دامن شورای مخصوص شد و گویی آن مجسمه قدرت، در همان ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه سوم شهر یور فرور یخت!

خوانشی دوباره از سیاست بی‌طرفی رضاشاه در جنگ جهانی دوم

وقتی انگلیس بی‌مبالاتی قزاق را تلافی کرد!

■ **زینب مهدوی**

ارزیابی سیاست به اصطلاح بی‌طرفی رضاشاه در جنگ جهانی دوم، از ضرورت‌های مهم شش‌ریط کشور در شهریور ۱۳۳۰ به شمار می‌رود. بسا تاریخ‌پژوهان، از اساس در اتخاذ واقعی چنین رویکردی، تردید روا داشته و تعلل رضاخان در اخراج اتباع آلمان را دلیلی بر تصور وی در پیروزی آلمان بر روس و انگلیس قلمداد کرده‌اند. در مقال بی آمده، تلاش شده است تا ابعاذ این رویداد، شفاف تر شود. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را منقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **در چند و چون یک اعلام بی‌طرفی!**

با شروع جنگ جهانی دوم، ایران اعلام بی‌طرفی کرد که به زعم برخی از حامیان رضاشاه، نشان از تدبیر و تلاش او برای دور کردن ایران از عوارض جنگ بود. اما نگاهی به رویدادهای شش ماه نخست سال ۱۳۳۰ چیز دیگری را نشان می‌دهد، چه اینکه «در جنگ جهانی دوم، ایران بی‌طرفی را پیشه خود ساخت… ولی توجه لازم به سیاست جهانی و تحولات آن مبذول نگردید و بیگانگان بی‌پناه‌هایی یافتند که به کشور ایران بی‌رحمانه هجوم ورده و مصائب جدیدی برای مردم ایران به وجود آوردند. اگر یک سیاست واقع‌بینانه‌ای گرفته شده بود… پهنای برای هجوم را تش خارجی موجود نمی‌گشت. به هر حال جنگ جهانی دوم، ایران را دچار حکومتی کرد که به دلیلی که اتخاذ شده باشد، در برهه‌ای از زمان، از جانب متفقین به فال نیک گرفته شد، زیرا از ظهور رشیدعالی گیلانی‌ها^(۱) در ایران به پشتوانه آلمان‌ها جلوگیری می‌کرد. با این همه پس از مطالبه ۴ میلیون پوندی تفاوت قیمت نفت ایران از انگلیس^(۲) طرح ملی کردن شرکت نفت و اداره آن توسط آلمانی‌ها، کوتاه نیامدن شاه از ارتباط با آلمانی‌ها برای توسعه صنعتی ایران و پررنگ شدن نام آلمان در ایران، دیگر بی‌طرفی ایران در

و «مایسکی خاطر نشان ساخت که حق نقل و انتقال نیروها و تجهیزات نظامی شوروی، توسط راه‌آهن سراسری ایران نیز باید جزء خواسته‌های دولتین منظور گردد…»^(۳) این یعنی دیگر بازی تمام شده و فرصت رضاشاه برای دست برداشتن از جانبداری پنهانی از آلمان به پایان رسیده است. او باید پیش‌تر از اینها، بنا به اصل بی‌طرفی که مدعی آن بود، عمل می‌کرد تا پهنه‌ای دست دوست قدیمی و دشمن جدیدش ندهد! اما افسوس که تومھ صنعتی کردن کشور پابرنه‌ها، آن هم توسط آلمان هم‌نژاد (!) شاه را رها نکرد. تا جایی که نقشه ایجاد المان‌هراسی نیز روی او جواب نداد!

■ **به هیچ گرفتن قزاق، توسط دولتین روس و انگلیس**

در روزهای پایانی مرداد ۱۳۳۰ که انگلیس آماده حمله نظامی به ایران می‌شد، آلمان موافقت کرد که اتباعش را از ایران بازگرداند. رضاشاه نیز پذیرفت که متفقین از راه‌آهن سراسری ایران استفاده کنند، البته به شرط پرداخت هزینه. همه اینها نوید یک آرامش نسبی در روابط بین انگلیس و آلمان با ایران را می‌داد. اما واقعیت چیز دیگری بود. برخلاف تفکر پادشاه به اصطلاح آریایی که انگلیس را بر قدرت می‌دانست، این کشور تن به منشور آتلانتیک داده و صحنه را برای حضور امریکا خالی کرده بود. حال این قدرت سابق برای کمتر خورد شدن، می‌بایست دست یاری روسیه را گرفته و ایران را فدای عدم‌تضعیف متفقین کند. اما شاه ایران همچنان امیدوار به دشمنی این دو کشور بود. در حالی که از این دشمنی، جز در خیال رضاشاه اثری در واقع دیده نمی‌شد! پس از گذشت پنج روز از اولتیماتوم جدی انگلیس و روسیه به ایران، شاه بالاخره پاسخ آن را داد: «در این یادداشت که فقط به زبان فارسی نوشته شده بود، دولت ایران ضمن اظهار خرسندی از ابراز تمایل و علاقه دولت انگلستان نسبت به حفظ روبه دوستی با ایران، به انگلیسی‌ها اطمینان می‌داد که مخصوصاً این اواخر در نتیجه همین عمل، از شماره اتباع بیگانه در ایران کاسته شده و به زودی نیز تعداد آنان، به میزان قابل توجهی تقلیل خواهد یافت… مع‌هذا ایران حاضر نیست هیچگونه پیشنهادهایی را که برخلاف سیاست بی‌طرفی یا حق حاکمیت دولت باشد، بپذیرد…»^(۴) برخلاف انتظار، رضاشاه همچنان به خیال‌پردازی‌های آریایی آلمان، امیدوار بود و در آن نامه کذایی نیز به بی‌طرفی ایران تظاهر می‌کرد! اصراری کودکانه و از سر خوش خیالی و بی‌اطلاع از تراکشن‌های دول غربی که حتی ذره‌ای بر تصمیم انگلیس و روس تأثیر نداشت! این عدم واکنش متفقین، شاه را بر آن داشت که دوباره از امریکا، درخواست دخالت در نفع ایران نماید. بنابراین «وزیر مختار ایران در واشنگتن… با رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا ملاقات کرد. شایسته با مقایسه و تشبیه تحولات اخیر با معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس و تقسیم ایران اصرار داشت که افرایق در تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران، جز پهنانه‌جویی جهت اشغال کشور، تعمیر دیگری ندارد…» دولت ایران طبعاً انتظار دارد که ایالات متحده از پشتیبانی معنوی و در صورت امکان کمک مادی خود به ایران دریغ نکند…»^(۵) رضاشاه هم‌زمان با بیغام‌های دیپلماتیک خود، نظری هم به شرایط دفاعی کشور در مرزهای کشور افکند، امری که پیشاپیش بیهوده می‌نمود: «شاه‌شا همزمان با رد و بدل شدن این یادداشت‌ها، احساس خطر کرده و دستور اعزام نیرو به نزدیکی مرزهای ایران برای خود تاریخ‌سازی کند و مانع از شناخت حقیقت قهرمان پوشالی گردد!

■ **و سرانجام حمله نظامی به ایران**

بالاخره سوم شهریور فرارسید و حدود ساعت ۴ صبح، یعنی تنها ۱۰ دقیقه قبل از شروع حمله متفقین به ایران، سفرای روس و انگلیس، نخست‌وزیر ایران را از خواب بیدار و از این تصمیم مطلع کردند: «کشور ایران از شمال، مشرق و جنوب از زمین و هوا و دریا، مورد حمله از تش روس و انگلیس قرار گرفت و در طول چندین ساعت بمباران هوایی و حملات زمینی، اکثر یادگان‌های مرزی و کل نیروی دریایی منهدم و ماشین جنگی ارتش سان و رژه از کار افتاد…»^(۶) علی منصور نخست‌وزیر ایران، آنقدر از اعلیحضرت حساب می‌برد که جان عده‌ای از ایرانیان را فدای خواب ملوکانه کرده و پس از دو نیم ساعت، به سعدآباد رفته و خیر حمله را به عرض همایونی رساند. اعلیحضرت پس از شنیدن این خبر، آنقدر عاجز شد که حتی دیگر نتوانست برای ساعتی خودرآبی خود را حفظ کند و دست به دامن شورای مخصوص شد و گویی آن مجسمه قدرت، در همان ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه سوم شهریور، فروریخت! رضاشاه دانسته بود که سیاست بی‌سیاستی خودش، کشور را به روزی کشانده که انگلیس بتواند کاری با ایران کند که هینتر با بلژیک و موسولینی با یونان نکرد! جدا از اینکه سیاست بی‌طرفی برای ایرانی –که از تشی با قدرت مقاومت تنها چند ساعت در برابر دشمن را داشت– سیاستی درست بود یا خیر، در عین حال پایبند نبودن شاه مملکت به تصمیمات خودش، جای بسی تعجب داشت! رضاخان آنقدر در محاصره افکار آلمان دوستانه خودش بود که کسی را یاری نفوذ بر آن نبود. در حقیقت ایران نه تنها بی‌طرف



دیدار حسین مستخم سفندپاری استلطنه با اولوف هینتر صدر اعظم آلمان

۹ جوان

||روزنامه جوان |شماره ۶۲۹۶

نبرد، بلکه آشکارا از موفقیت‌های آلمان هم‌نژاد در جنگ، خرسند می‌شد! یعنی حتی سعی نشد که ظاهر فریبی کند یا سیاستی مانند سواد:» که علی‌الظاهر در عین رعایت بی‌طرفی، تسهیلات ترانزیست مهمی در اختیار نیروهای آلمانی قرار داده بود…»^(۷) را در برابر انگلیس و روس در پیش بگیرد تا مردم خسته کشورش را یک قدم دیگر به ورطه ناپودی و ذلت نکشاند! شاه که اینک خود را مخلوق می‌دید، به صندلی چوبی کاخ سعدآباد تکیه داده و احتمالاً به خوش‌خیالی و سیاست‌های بی‌پشتوانه و مستبدانه خود، نگرینسته و در دل می‌گریست! سیاست‌هایی که نه تنها ملتی را نابود ساخت، بلکه دشمن را تحریک و به فکر تلافی انداخت! آری! انگلیس تلافی کرده بود!

■ **برگ آخر**

آنان که رضاخان را در آخرین روزهای سلطنت دیده‌اند، عمدتاً او را در لاک خویش فرو رفته توصیف می‌کنند. او طی این مدت، تنها دنبال فرصتی بود که خود را از این مخصه رها سازد و ایران را ترک گویند: «در آغاز جنگ جهانی دوم، دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرد و رضاشاه و حکومت ایران میل داشت که بی‌طرف بماند، ولی متأسفانه روز ۳ شهریور بدون اطلاع و یک‌مرتبه ساعت ۴ صبح، قشون روس و ارتش انگلستان وارد ایران شدند. در آن موقع رضاشاه، که در اوج قدرت بود…، یک‌مرتبه از خود ضعف و ناتوانی نشان داد به طوری که سه‌مرتبه خیال داشت از تهران فرار بکند، تا بالاخره ۲۵ شهریور، فروغی به او پیشنهاد کرد استعفا بدهد…» این اما، تنها نیمی از ماجرا بود! نیم دوم ولیعهد ۲۱ ساله او بود که تا تسلط کامل بر امور، راهی دراز در پیش داشت. او در آن روزها، موجودی کاملاً منفعل و در انتظار دستگیری انگلیس و امریکا می‌نمود، راهی که تا پایان سلطنت نیز در حال پیمودن آن بود: «محمدرضاشاه در آن وقت، به سن ۲۱ سالگی بود و تمام عمر تحت فشار یک پدر خیلی مقتدر و قوی و سختگیر بود… در آن موقع تحت نفوذ مادرش و خواهرش اشرف بود… وقتی که او به سلطنت رسید، بغض و دشمنی و عداوت مردم با این فامیل زیاد بود. روزی نبود که تمام روزنامه‌های تهران، مملو از حمله و شکایت مردم نباشد. تمام این اوضاعی که در مملکت پیدا شده بود، حضور قشون خارجی، اینها تمام یک‌مرتبه در مقابل یک جوان ۲۱ ساله که هیچ در کارها تجربه و دخالتی نداشته است، البته او را به کلی از همان وهله اول، ترسو و بی‌اراده بار آورد…»^(۸)

۱-اعظام قدسی، حسن، کتاب خاطرات من، تهران: کارنگ، ۱۳۷۹ ش، جلد دوم، ص ۶۳۱
۲- در قضایای انقلاب عراق در بهار ۱۳۳۰، که دولت رشید عالی گیلانی به محصور بران ورم ملحق شد و بر ضد انگلیس قیام کرد… (صفایی، ابراهیم، رضاشاه کبیر، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ش، ص۳۹۷)
۳- انگلیس‌ها از برداختن ۴ میلیون پوند طفره می‌رفتند، اعلیحضرت رضا شاه فشار می‌آوردند. در همان موقع که وقایع دنکرک پیش آمده بود، انگلیس‌ها به وسیله بولارد وزیر مختار خودشان در تهران، چکی به مقبل ۴ میلیون پوند تسلیم ایران کردند و در آن جلسه که بولارد نخست‌وزیر وقت را ملاقات کرده بود، گفته بود که ما تلافی این ساتناز را خواهیم کرد… (صفایی، ابراهیم، رضاشاه کبیر، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ش، ص ۳۴۷)
۴- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کاوه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰ ش، ص ۶۹
۵- طلوعی، محمود، پدر و پسر، تهران: علم، ۱۳۳۷ ش، ص ۳۷۷
۶- مسرت بولارد در مجلس انگلستان می‌گوید: آلمان‌ها سه دسته بودند در ایران، یک دسته‌شان فنی بودند و یک دسته مأموران سفارت و یک دسته هم سیاح، به عقیده بننده احصایبای که می‌دهد، کاملاً صحیح است. تمام صورت آلمانی‌ها، در دست ما بود و همه‌شان تحت مراقبت بودند، تماماً از ۷۴۰ نفر تجاوز نمی‌کردند… صفایی، ابراهیم، رضاشاه کبیر، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ش، ص ۲۸۱
۷- صفایی، ابراهیم، رضاشاه کبیر، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴ ش، ص ۳۴۷
۸- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کاوه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۰۳
۹- همان، ص ۱۰۷
۱۰- زرگر، علی‌صغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه: کاوه بیات، تهران: پروین-معین، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۳۳
۱۱- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کاوه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰ ش، همان، ص ۱۰۳
۱۲- همان، ص ۱۲۵
۱۳- طلوعی، محمود، از تزار تا شاه، تهران: علم، ۱۳۸۸ ش، ص ۲۵۱
۱۴- رودگرکیبا، ایرج، ایران از کودتای سوم اسفند ۹۹ تا سقوط رضاشاه، تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۳ ش، ص ۶۵۸
۱۵- زرگر، علی‌صغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه: کاوه بیات، تهران: پروین-معین، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۳۳
۱۶- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، انقلاب ایران به روایت رادیو بی‌بی‌سی، ص ۸۸